

خواب های طلایی

حسین زراعتکار، کارشناس آب زیرزمینی

شده بود. از دشت رفسنجان در هر سال پانصد میلیون متر مکعب آب برداشت می شد؛ بنابراین ارزش کل آب در این دشت در هر سال ۲۵۰ میلیارد تومان محاسبه گردید. طبق توافقی که در کمیته صورت گرفت قرار شد یک درصد از قیمت متوسط آب برای نظارت، کنترل و مطالعه دشت در اختیار اداره جدید آب قرار گیرد. بدین ترتیب درآمد اداره در هر سال به دو و نیم میلیارد تومان می رسید که صرف هزینه های اداره می شد. دیگر به اداره دولتی و بودجه آن نیازی نبود. مطالعات دقیقی در تمام نقاط دشت صورت می گرفت. از جمله سطح آب دشت از طریق چاههای مشاهده ای بدقت کنترل می شد. پس از مدتی در کمیته تصویب شد که مجوزهای صادره حالت شناور داشته باشند؛ بنابراین اگر در یک منطقه افت سطح آب مشاهده می شد مجوزهای صادره در آن منطقه کاهش می یافت و اگر در جایی سطح آب بالا می رفت بر عکس عمل می شد.

هرساله مجمع عمومی مالکان آب تشکیل و دست به انتخاب اعضای کمیته پنج نفره از مالکان می زد. تصمیمات اصلی از جمله انتخاب رئیس اداره، میزان هزینه ها و درآمدها، حقوق کارکنان، انجام مطالعات جدید و چگونگی عملیات گشت و بازرسی زیر نظر کمیته انجام می شد. با توجه به اعتماد کمیته آب، آقای حسینی همچنان به عنوان دبیر کمیته ادامه فعالیت می داد. این اواخر تقریباً همه چیز حالت عادی گرفته بود.

در آخرین مجمع عمومی که او در حال سخنرانی بود و از فعالیتهای گذشته، نتایج بدست آمده و برنامه های آینده صحبت می کرد ناگهان در میان همههمه کارمندان بازنشسته سابق که تقاضای برگشت به کار را داشتند متوجه شد کسی او را با صدای بلند صدا می کند: سعید! سعید! بلند شو چقدر می خوابی؟! ساعت سه و نیم صبح است، وقت زیادی تا اذان نمانده، آب قطع شده چکار کنیم؟ سعید از خواب پرید، سحر شده بود، چشمان خود را مالید؛ چه خوابی!! بلند شد به سوی آشپزخانه رفت؛ به لילה که او را بیدار کرده بود گفت: عجب وضعی شده! مردم چطور با این بی آبی می سازند؟ از قبل مقداری آب در پارکینگ ذخیره کرده بود. یک ظرف ۲۰ لیتری آورد تا برای شست و شو و خوردن استفاده شود. در حال خوردن سحری بود که لילה گفت: راستی امسال افطاری چکار کنیم؟ کی مهمانی بدهیم؟ سعید گفت: اقوام من و شما روی هم ۷۰ نفری می شوند یکدفعه که نمی توان همه را دعوت کرد؟ جایمان تنگ است پس یکبار اقوام شما و یکبار اقوام من. یکدفعه یادش آمد که وضعیت مالی اش خوب نیست حقوق این ماه خرج شده بود. پرداخت قسط ها، ثبت نام کلاس زبان، کلاس فوتبال، کفش طبی و هزینه های ریز و درشت دیگر چیزی به جای نگذاشته بود. به لילה گفت: فکر نکنم بتوانیم هم اقوام شما و هم اقوام من را برای افطاری دعوت کنیم.

باشد.
۳- کنترل حجمی بر روی همه چاهها نصب گردد و هر زمان میزان برداشت به رقم مجوز صادره رسید، بطور اتوماتیک بهره برداری از چاه متوقف گردد.

۴- مالکان آزاد باشند زمان برداشت آب از چاه، میزان آبدهی لحظه ای و نوع استفاده را خودشان انتخاب کنند. همچنین مالکان حق خرید و فروش آب و یا انتقال آب به هر جا که صلاح می دانند را داشته باشند.

۵- مجوز حفر چاه جدید تحت هیچ شرایطی صادر نگردد. هر کس آب نیاز داشته باشد بتواند به نرخ بازار از دیگران خریداری کند.

جهت عملیاتی کردن مصوبات مقرر گشت در عرض شش ماه بر روی کلیه چاهها کنترل نصب گردد. همچنین با توجه به اینکه ۱۵۰۰ حلقه چاه در دشت رفسنجان مجوز داشت قرار شد ده نفر نیرو به منظور عملیات گشت و بازرسی استخدام گردد و به آنها آموزشهای لازم داده شود. بر این اساس هر مأمور مسئول گشت و بازرسی از ۱۵۰ حلقه چاه بود و وظیفه داشت در هر ماه حداقل یکبار از هر چاه بازدید و گزارشی از آخرین وضعیت چاه و میزان آب برداشت شده را طبق کنترل ثبت کند.

در طول شش ماه اداره جدید آب با ۲۰ نفر پرسنل تشکیل شد؛ ۱۰ نفر مأمور گشت و بازرسی، ۳ نفر کارشناس، ۲ نفر تکنسین مطالعات و بقیه هم جهت کارهای تدارکاتی و پشتیبانی.

شش ماه که به پایان رسید فعالیت اصلی شروع شد. مأمورین گشت و بازرسی بطور مرتب از چاهها بازدید و گزارش خود را به اداره جدید تحویل می دادند. به تدریج در سطح شهر بنگاههایی جهت خرید و فروش آب ایجاد شد. به نرخ بازار، پس از مدت کوتاهی هر متر مکعب آب پنج هزار ریال خرید و فروش می شد. البته بسته به موقعیت و کیفیت آب چاهها قیمتها کمی متغیر بود. با توجه به شرایط جدید، کشاورزان ارزش آب را به خوبی شناخته و به همین دلیل در زمستانها از چاهها خیلی کمتر استفاده می کردند؛ مالکان ترجیح می دادند از ذخیره خود در تابستان استفاده کنند. همچنین به تدریج روشهای سنتی و غرقابی به روشهای نوین آبیاری، تبدیل و مصرف آب در هر هکتار کاهش و در مقابل تولید پسته افزایش یافت.

چون آب در بازار به راحتی خرید و فروش می شد مشکل بخش صنعت و معدن نیز حل شده بود. مسئولین آب و فاضلاب هم برای تأمین آب شرب شهرها و روستاها در صورتی که با کمبود آب روبرو می شدند با مالکان چاههایی که کیفیت آب آنها مناسب تر بود به توافق می رسیدند و از آنها آب مورد نیاز را خریداری می کردند. البته قیمت آب شرب به نسبت گذشته خیلی گرانتر شده بود؛ ولی همین موضوع باعث صرفه جویی و کاهش مصرف سرانه آب شهری گردید. قیمت آب در بازار حدود پانصد تومان برای هر متر مکعب تثبیت

چند سالی از آن روز می گذرد؛ روزی که حکم مدیر آبیاری رفسنجان به آقای حسینی داده شد؛ حکمی با اختیارات کامل. به او گفته بودند دشت رفسنجان یکی از جاهایی است که سالها بیلان منفی داشته، سطح آب به شدت پایین رفته، قنات ها خشک شده، چاههایی که قبلاً پایابی بوده از بین رفته و جای آنها چاههای عمیق حفر گشته است. با اینکه تعداد چاهها بیشتر شده اما آبدهی جمعی آنها هر روز کمتر و کمتر می شود. او هم همان ابتدا با آنها شرط کرده بود که تنها در صورتی این مسئولیت را می پذیرد که اختیار تام داشته باشد. همان ابتدا گفته بود با نظر کارشناسان و کمک مالکان آنچه را صلاح بدانند عمل می کند. آنها که تقریباً در حل مشکل مستأصل شده بودند به اجبار پذیرفتند. حتی به او گفتند اگر موفق شوی جلوی تشدید بحران را بگیری به عنوان یک الگو در دیگر دشتها از آن استفاده می کنیم.

او ابتدا با همکاری ۳ نفر کارشناس وضعیت فعلی دشت را بررسی کرد. طبق محاسبات و آمارها در هر سال حدود ۶۵۰ میلیون متر مکعب از دشت برداشت می شد. در مرحله بعد میزان مجوزهای صادره نیز دقیقاً محاسبه شد بر اساس مجوزهای صادره مالکان چاهها حق داشتند در همین حدود از دشت برداشت کنند. کار بعدی او در این مرحله محاسبه میزان ورود آب از طریق نزولات جوی در منطقه بود. محاسبات نشان میداد که در هر سال حدود ۵۰۰ میلیون متر مکعب آب ورودی دشت است. پس اگر میزان برداشت آب از چاهها از ۶۵۰ میلیون به ۵۰۰ میلیون کاهش یابد جلوی تشدید بحران گرفته می شود. اما چگونه چنین کاری امکانپذیر بود؟ او فکر می کرد انکاء به قوانین موجود و کمک دولت او را به جایی نمی رساند؛ مخصوصاً که مالکان بر اساس سوابق گذشته هیچ اعتمادی نداشتند. پس تنها راه حل، کمک صاحبان چاهها بود. جلسات متعددی با مالکان چاهها گذاشته شد، سخت ترین مرحله همین بود. او پس از جلسات متعدد به تدریج موفق شد موضوع بحران آب را از یک موضوع دولتی به یک مشکل مردمی تبدیل کند. کم کم تعداد محدودی از مالکان قانع شدند. از این مرحله به بعد آنان نیز به کمک آمدند و سعی به متقاعد کردن بقیه داشتند. وقتی کار به دست خودشان افتاد توجیه دیگران سرعت بیشتری گرفت.

طبق محاسبات اگر کلیه مجوزهای صادر شده به میزان ۲۵ درصد کاهش می یافت رقم ۵۰۰ میلیون حاصل می شد، اما چگونه باید اینکار را عملیاتی می کردند؟ پس از تلاش فراوان کمیته ای که در آن نمایندگان مالکان نقش اصلی را داشتند تشکیل شد. در این کمیته در مرحله اول موارد زیر به تصویب رسید:

۱- مجوزهای جدید با ۲۵ درصد کاهش نسبت به قبل صادر شود.

۲- در مجوزهای جدید میزان برداشت سالیانه به صورت حجمی قید گردد و آبدهی لحظه ای در اختیار مالکان

بنابراین باید یک گروه را دعوت کرد. لیلا چیزی نگفت ولی احساسش این بود که منظور سعید این است که اقوام لیلا را دعوت نکنند؛ همینکه چیزی نگفت سعید فهمید مسئله ای پیش آمده ترجیح داد سکوت کند.

صبح زود برای رفتن سر کار آماده شد، خداحافظی خشک و خالی کرد و از خانه بیرون زد. در راه که می رفت رادیوی ماشین را روشن کرد، یکی از مسئولین آب و فاضلاب شهر پاسخ شهروندان را می داد، وقتی فردی سؤال کرد با این کم آبی چکار کنیم مسئول مربوطه گفت: ما نمی دانیم، آب نیست!! چه جواب حکیمانه ای! رادیو را خاموش کرد. همچنان در فکر افطاری بود. با خودش گفت به لیلا می گویم که خودت هر که را صلاح می دانی دعوت کن. ولی در اینصورت هزینه را از کجا بپردازد؟ خیلی بد می شود!! تصمیم گرفت از یکی از همکاران که وضعی بهتر داشت قرض کند، این بهترین راه حل بود.

به محل کار که رسید کامپیوتر را روشن و کاغذهای روی میز را مرتب کرد. یک نفر ارباب رجوع داشت، مالکین یکی از چاهها بود. او قبل از آنکه آقای حسنی به اداره برسد آمده بود. می گفت: چاه اش خیلی کم آب شده، با اینکه چندین بار جابجا کرده ولی بی نتیجه بوده. در ضمن آب آن شور هم شده. درخواست مجوز جابجایی چاه را داشت. آقای حسنی در مورد وضعیت آبی منطقه برایش توضیح داد. او هم با ناراحتی اطاق را ترک کرد. آقای مهندس حسنی روزنامه روی میز را باز کرد تیرتی توجه او را جلب کرد! از قول یکی از وزرا نوشته بود: مشکل کم آبی در استانهای سیستان و بلوچستان، هرمزگان، کرمان و یزد از طریق انتقال آب از خلیج فارس رفع خواهد شد؛ چه جمله رماتیکی بود! اگر باغات پسته با آب خلیج فارس آبیاری شود، چه می شود!! با خودش گفت: ایشان احتمالاً داستانهای تخیلی زیاد می خواند. یادش آمد یکی از مقامات سابق هم گفته بود: به هر خانواده هزار متر زمین می دهیم تا باغخانه درست کنند حیف که نشد! یکی دیگر گفته بود اصلاً دشت ممنوعه، دیگر چه صیغه ای است؟ بگذارید کشاورزان هر جا می خواهند چاه بزنند. این حرفها از گذشته هم سابقه داشت، دهها سال قبل گروهی می خواستند خلیج فارس را از طریق کویر به دریای مازندران وصل کنند و یا از تاجیکستان آب بیاورند و

کویرهای ایران را آباد کنند...

روزنامه را گوشه ای گذاشت، یکدفعه متوجه شد کسی که می خواست از او پول قرض بگیرد به طرفش می آید، پس از سلام و علیک از حسنی پرسید خبر نداری تفاوت حکم ها را کی می دهند؟ جواب شنید نه، چطور؟ گفت چک داده ام، به پول نیاز دارم. با وجود وزش باد داغ از کولر آبی، عرق سردی بر صورتش نشست. آن طرف تر چند تا از همکاران درباره جام جهانی فوتبال برزیل صحبت می کردند. آن یکی می گفت: مکزیکی حقش باخت نبود، دیگری می گفت: شیلی عجب خوب بازی می کرد و اگر آرژانتین مسی را نداشت در همان مرحله اول کارش تمام بود. مهندس حسنی به شوخی به آنها گفت: شما هیچ کار اداری ندارید؟ یکی که سابقه اش بیشتر از دیگران بود گفت کار نکنیم، خدمت بیشتری کرده ایم. نتیجه کار کردن ما را در طول سالهای گذشته می بینید!! در همین حال با دست اشاره ای به کانال کولر که از آن به جای هوای مرطوب و خنک باد خشک و داغ می وزید کرد. فشارآب آنقدر کم بود که به کولرهای پشت بام نمی رسید.

با خودش گفت: سری به اینترنت بزنم، در یکی از سایتها چند تن از متخصصین آب در مورد بحران آب نظراتشان را گفته بودند. یکی از آنها گفته بود: بدلیل پدیده آل نینو و گرم شدن هوا تغییرات اقلیمی زیادی در منطقه رخ داده و باید با انتقال مغناطیسی، ابرهای باردار مدیترانه ای و سومالی را به سمت فلات ایران کشانده و بارندگی را افزایش دهیم. دیگری گفته بود: بدلیل رو-راندگی سپر تکتونیک ایران بر روی سپر عربستان در محل اتصال پلیت های تکتونیک، چشمه های آب شیرین زیادی در کف خلیج فارس می جوشد که باید از آنها استفاده گردد. آن یکی گفته بود: منابع لایزال آب در کویرهای ایران و در اعماق پایین وجود دارد باید با حفاریهای اکتشافی تا عمق هزار متر از آنها بهره برداری شود و خیلی از این حرفهای بزرگ. حسنی با خودش فکر کرد کاش من هم مثل اینها معلومات داشتم عجب حرفهایی بلدند که من نمی فهمم!!! یکدفعه برق رفت و کامپیوتر خاموش شد، با خودش گفت: راحت شدم!!! رئیس اداره از صبح جهت شرکت در سمینار کارآیی کارکنان و بهره وری در محیط کار از اداره بیرون رفته بود. آقای حسنی دور و برش را نگاه کرد دید بچه ها هم

همه رفته اند!! تلفن زنگ زد، نگهبان بود گفت: آقای مهندس همه همکاران رفته اند شما تا کی تشریف دارید؟! آقای حسنی منظورش را فهمید و گفت: من هم چند دقیقه دیگر می روم. نگهبان گفت: خدا خیرتان بدهد!!!

آقای حسنی کیف خود را برداشته و به سوی منزل راهی شد وقتی رسید، دید اوضاع اصلاً روبراه نیست؛ نه سلامی و نه علیکی؛ همه اش مربوط به سوتی دیشب بود. کتابی بر داشت تا خودش را سرگرم کند چند خطی خواند اصلاً نفهمید چه می خواند یکدفعه به ذهنش رسید که برود آشپزخانه و ظرفها را بشوید. با خود گفت: این کار جواب می دهد! عجب بدشانسی! آب قطع بود. برگشت تلویزیون را روشن کرد شبکه خبر بود و میزگرد نمایندگان، به دقت گوش فرا داد، یکی صحبت از خودکفایی در کشت گندم داشت؛ دیگری خودکفایی در هشت محصول اصلی زراعتی را به شرط بهینه سازی مصرف آب ممکن می دانست؛ مهندس حسنی با خود اندیشید من که در ایران چنین آب تجدیدپذیری سراغ ندارم!! سومی برای پیشگیری از بالا رفتن متوسط سنی جامعه، جریمه عمل وازکتومی را کافی به مقصود نمی دانست؛ مجری میزگرد نیز طرفدار افزایش بودجه برای کار فرهنگی در این زمینه بود. چون قضاوت درستی به ذهنش نرسید تلویزیون را خاموش کرد. فکر کرد در این شرایط خواب بهترین است و چه بهتر یک آهنگ آرام، همچون خوابهای طلایی جواد معروفی همراه باشد. کمی شنید حوصله اش سر رفت، خوابش نمی برد، آهنگ هم دلچسب نبود، بلند شد لباسهایش را پوشید با سر و وضع نامرتبی از منزل بیرون آمد تا کمی قدم بزند. هوا گرفته بود، ذرات گرد و خاک تمام فضا را پر کرده و قرص خورشید در آسمان با رنگ نارنجی، ناامیدی را به تمام فضا می پراکند. همینطور که در خیابان قدم می زد متوجه شد کسی با صدای بلند رو به او می گوید: چرا اینقدر اذیت می کنی من از کجا بیاورم؟ خواست چیزی بگوید متوجه شد، طرف با گوشی همراه حرف می زد؛ ظاهراً با همسرش بود. بی اختیار به یاد مذاکرات مجلس افتاد، به راه خود ادامه داد در دوردست طوفان شن فضا را پر کرده بود. تشنه شده بود ولی همچنان بی هدف قدم می زد. کجا می رفت خودش هم نمی دانست. طوفان شن نزدیک و نزدیک تر می شد.